

توبه را از راه توبه و توبه را از راه توبه
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را

توبه را از راه توبه و توبه را از راه توبه
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را
 در هر روزی که توبه کردی خداوند توبه را

قسمت سوم

از : مجید یکتائی

حافظ در سلك فقر و درویشی

فقر یکی از مقامات سیر و سلوک بوده و فقر افرقه‌ای از صوفیه هستند که نه تنها از مادیات و مال و منال دنیایی پرهیز دارند بلکه از میل و رغبت بغنا نیز امتناع دارند اگر چه بظاهر دارای مال و ثروت هم باشند. جامی در فضیلت الانس درباره فقرا و مسلک فقر چنین مینویسد:

داما فقرا آن طایفه اند که مالک هیچ چیز از اسباب و اموال دنیوی نباشند و در طلب فضل و رضوان الهی ترك همه کرده باشند و باعث این طایفه ترك یکی از سه چیز است اول رجا و تخفیف حساب یا خوف عقاب چه حلال را حساب لازم است حرام را عقاب دوم توقع فضل ثواب و مسابقت درد خول جنت چه فقرا پانصد سال پیش از اغنیا بیهشت در آیند سوم طلب جمعیت خاطر و فراغت اندرون از برای اکتار طاعات و حضور دل در آن و تخلف فقیر از ملامتیه و متصوفه بان است که او طالب بهشت و حفظ نفس خود است و ایشان طالب حق و خواهان قرب او و راه این مرتبه در فقر

مقامی است فوق مقام ملامتیه و متصوفه و آن وصف خاصه صوفیه است چه صوفی اگر چه مرتبه او در مرتبه فقر است ولیکن خلاصه مقام فقر در مقام او درج است و سبب آنست که صوفی را عبور از مقام از جمله شرایط و لوازم است و هر مقام که از آن ترقی کند صفاوه و نقاوه آنرا انتزاع نماید و رنگ مقام خودش دهد پس فقرا در مقام صوفی وصفی دیگر زاید بود و آن سلب نسبت جمیع اعمال و احوال و مقامات است از خود و عدم تملك آن چنانکه هیچ عمل و هیچ حال و هیچ مقام از خود نبیند و بخود مخصوص نداند بلکه خود را نبیند پس او را نه وجود بود و نه ذات و نه صفت محو در محو فنا بود این حقیقت فقر است که مشایخ در فضیلت آن سخن گفته اند ، حافظ در سیر و سلوک مقامات تصوف از صومعه بخانه رفته و غلام همت آنان شده که از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادند و در سلك فقر و سلسله درویشان وارد شده است و مدتی بدنبال پیر و مرشد و مشایخ

واقطاب رفته و در این هنگام بسیاری از اشعار خورا که دلالت بر مسلك فقر و مقامات سیر و سلوک و مباهات بدرویشی در جستجوی پیرو پیروی از راهنما و دلیل راه است بیان فرموده و در موارد بسیار خود را درویش و فقیر و گدا و مسکین خوانده است که برخی از آنها را در زیر یاد می کنیم ولی برخلاف قول جامی آنچه از سخنان حافظ مستفاد میشود او مقام فقر و درویشی را برتر از صوفی گری دانسته و همه جا از درویش بنیکی و از صوفی بزشتی یاد کرده است و ملامتی هم چنانکه جامی گفته طالب بهشت نیست اینک اشعاری که دلالت بر فقر و درویشی دارد :

حافظ فقیر و درویش

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
چون مصلحت اندیشی دورست ز درویشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پر آب اولی
مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت
گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
مارا بنام و تنگ جهان احتیاج نیست
درویش را کناری و بارغمی بس است
گوئی برفت حافظ از یاد شاه یحیی
یارب بیادش آورد درویش پروریدن
حافظ درویش را از زشت و زیبا باک نیست
دوستان در روی حافظ عکس خود بینند نقش
درین بازارا گرسود است با درویش خرسندست
خدایا منعم گردان بدرویشی و خرسندی
میان دوستان شرط وفاداریست هم عهدی
چرا عهد مودت با من درویش بشکستی
درویش را نباشد برگ سرای سلطان
مائیم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد
از آئین درویشی نیز یاد کرده است :
گفتگو آئین درویشی نبود
ورنه با تو ماجراها داشتیم

فقر را سلطنت دانسته :
اگر سلطنت فقر بیخشند ای دل
کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی
من گدا و تمنای وصل او هیهات
مگر بخواب ببینم جمال منظر دوست
توانگرا دل درویش خود بدست آور
که مخزن زر و گنج و درم نخواهد ماند
گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم
گر باب چشمه خورشید دامن ترکم
حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست
زین میان گر بتوان به که کناری گیرند
از عالم درویشی آگهی داشته :

هیچ آگهی ز عالم درویشی نبود
آنکس که با تو گفت که درویش را مپرس
مقصود از گدائی بمفهوم بینوایی نیست
بلکه منظور مسلك فقرست چنانکه فرماید :

ترك گدایی مکن که گنج نیایی
از نظر رهروی که در نظر آید
حافظ در بسیاری از اشعار خود از بی
اعتنائی بدنی و تحقیر مال و جاه و خرقه و خانقاه
و فقر و مباهات به کنج عزلت و کنج قناعت و خلوت
نشینی و سیر معنوی در گوشه خانقاه و عزت نفس
و تسلیم و رضا و توکل سخن گفته و از آنچه رنگ
تعلق پذیرد تبری جسته و در مقام طمن و ناسزا
بخرقه ظاهر خود را نادریش خوانده است :

اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا
تاندانی که درین خرقه چه نادریشم
معلوم میشود که برای اینکه درك فیض حضور
کرام و بزرگان نماید بسی شده است که بگدایی
بر آنها رفته :

درینغ و درد که در جستجوی گنج حضور
بسی شدم بگدایی بر کرام و نشد
حافظ مردی عارف و درسلك فقر بوده و
چون دم از فقر و درویشی میزد خواه جلال الدین

توران‌شاه وزیر باو ارادت می ورزید و حافظ را بسیار متوجه میشده است چنانکه چندین بار او را ستوده است و صریحا فرموده :

من غلام نظر آصف عهدم کهورا

صورت خواجگی و سیرت درویشانست
و چون جلال الدین توران‌شاه زمانی
خواسته از وزارت دست کشد و در سلک فقر و جامه
درویشی درآید حافظ بیمناک و هراسناک شده که
چنین منصب و مسندی را چرا او از دست بدهد در
سورتیکه آنچنان که باید در مسلک فقر نتواند
وارد شود در مقام نصیحت باو فرموده :

تو در فقر ندانی زدن از دست مده

مسند خواجگی و منصب توران‌شاهی

و همچنین غزل معروف :

روضه خلد برین خلوت درویشانست

مایه محتشمی خدمت درویشانست

را در ستایش سیرت درویشی و آن طریق

فرموده و در پایان اشاره نموده :

حافظ از آب حیات ابدی میخواهی

منبعش خاک در خلوت درویشانست

تذکره الشعراء دولت‌شاه حافظ را هم

مشرّب فقر دانسته ولی برخی گفته‌اند وجود چند

کلمه فقر دلیل بر آن نیست که حافظ فقیر بوده

ولی خطای آنها آشکار است در این موارد جامی

و سلطان حسین بایقرا صاحب مجالس الشواق هم

حافظ را چنین شناخته‌اند ولی این نکته نیز نا

گفته نماند که امکان اینکه حافظ در پایان از فقر

بطریق دیگر رفته در تمام زندگی بربک مسلک

نبوده بسیار هست چنانکه پس از این گفته خواهد

شد ضمناً آنسیکلو پدی فرانسه مینویسد :

حافظ بفقیر مفتخر بوده و بان مباحثات

نموده است و بلبغ درویشی خود خرسند .

روابط نیک حافظ با شاه شیخ ابواسحاق

که درویش مسلک بوده نیز دلیل دیگریست که

حافظ مدتی در سلک درویشان وارد شده و در سلسله

وسلک فقر رفته خرّقه پوشیده و بخا نقا عزلت اختیار
نموده و چنان معلوم میشود که پس از آنکه در
خرّقه و خا نقا هم صفائی ندیده از آنجا روتافته
و تامدتی برای حفظ ظاهر ناچار خرّقه و لباس
فقر که دلالت بر ظواهر فقر داشته توانسته است
در آورد که بارها از این موضوع اظهار گله و
شکایت فرموده :

روز گاری شد که در میخانه خدمت میکنم

در لباس فقر کار اهل دولت میکنم

در اشعار دیگر اشارات بسیار بگدایی

دارد :

ای گدای خانقه باز آ که در دیر مغان

میدهند آبی و دلها را توانگر میکنند

ای گدایان ترا عار ز شاهنشاهی

همه کس را تو دهی منصب صاحب‌جاهی

مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع

بسی پادشاهی کنم در گدایی

حافظ و خاکساری -

در چند شعر حافظ نامی از خاکساری و حافظ

خاکسار برده شده و وعده‌ای از صوفیه خاکساری باین :

مناسبت حافظ را خاکسار دانسته‌اند چنانکه فرموده

درین صحرای غم چون گرد بادم

همیشه بسی قراری خاکساری

و جای دیگر :

من ارچه در نظریار خاکسار شدم

رقیب نیز چنان محترم نخواهد نماند

و از آنانکه پی بمشرب مقصود برده‌اند

تقاضای بخشش و توجه فرموده :

ای آنکه ره بمشرب مقصود برده‌ای

زین بحر قطره‌ای بمن خاکسار بخش

از این گذشته خاکسارها بطریق خویش

رخصت ندارند رازندگان پیرا آشکار نمایند و

گویند حافظ هم در کتمان اسرار و راز داری

کوشش بسیار داشته و معروفست که منصور

بقیه در صفحه ۲۸۳